

۱۹۸۴

جورج اورول

مترجم  
احمد کسائی پور

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)



نسترم

تهران

۱۴۰۱

George Orwell  
*Nineteen Eighty-Four*  
Secker & Warburg, London, 1949

www.ketab.ir

Orwell, George

اورول، جورج، ۱۹۵۰-۱۹۰۳ م.  
۱۹۸۴؛ جورج اورول؛ مترجم احمد کسایی پور.  
تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۵.  
۳۵۶ ص.

ISBN 978-964-209-013-6

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
عنوان اصلی:

*Nineteen Eighty-Four*

داستان‌های انگلیسی - قرن ۲۰ م.  
کسایی پور، احمد، ۱۳۴۲ - مترجم:

۱۳۹۵ ۴ ۸۷۳ ه الف / ۳ PZ

۸۲۳ / ۹۱۲

شماره‌ی کتابخانه‌ی ملی: ۴۴۶۳۳۸۹

سرشناسه:

عنوان و پدیدآور:

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری:

شابک:

یادداشت:

یادداشت:

موضوع:

شناسه‌ی افزوده:

رده‌بندی کنگره:

رده‌بندی دیویی:

۱۴۴۷۷۹۳

۱۴۰۱، ۱۸، ۲۳

www.ketab.ir

۱۹۸۴

جورج اورول  
احمد کسایی پور

نویسنده  
مترجم

پاییز ۱۴۰۱  
۱۵۰۰ نسخه

چاپ اول  
تیراژ

حسین سجادی  
مصطفی حسینی  
سپیده  
آرمانسا  
صنوبر  
آرمانسا

مدیر هنری  
ناظر چاپ  
حروف‌نگار  
لیتوگرافی  
چاپ جلد  
چاپ متن و صحافی

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۰۱۳-۶  
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی سینما سپیده، شماره‌ی ۱۱۷۶، واحد ۴  
تلفن و دورنگار: ۶۶۹۵ ۱۸۸۰

www.nashremahi.com

## پیش‌گفتار مترجم

در اواخر زمستان سال ۱۹۴۵، چند ماه پیش از تسلیم بلاشرط آلمان و خاتمه‌ی جنگ جهانی دوم، جورج اورول برای تهیه‌ی گزارشی از اوضاع و احوال جنگ به پاریس آزادشده رفت. در همین ایام اقامت کوتاهش در پاریس، تصادفاً با یکی از مهاجران تروتسکیست<sup>۱</sup> اوکراینی دیدار کرد که به‌تازگی از جنگ پلیس مخفی استالین گریخته و به پاریس پناه برده بود. در میانه‌ی گفت‌وگو، فعال اوکراینی به اورول گفت که به‌رغم نفرت عمیقش از استالین و حکومت سرکوبگر خودکامه‌ی شوروی، اعتقاد دارد آنچه روسیه را به لحاظ توان پایداری و روحیه‌ی جنگاوری در برابر تهاجم گسترده و قدرتمند ارتش آلمان برای مقاومت بخشید و، در کنار کمک‌های تسلیحاتی و لجستیکی متفقین، از جمله دلایل سرنوشت‌سازی بود که درنهایت به تغییر مسیر جنگ و شکست ارتش آلمان از نیروهای شوروی در جبهه‌ی شرق انجامید خویشتنداری و سرسختی شجاعانه‌ی شخص استالین بوده است. به‌گفته‌ی این فعال تروتسکیست، با پیشروی برق‌آسای نیروهای آلمان نازی در خاک شوروی، که ظرف مدت کوتاهی چندین لشکر کامل شوروی را قلع و قمع کردند و صدها هزار سپاهیان<sup>۲</sup> را به اسارت گرفتند و نسبتاً به‌آسانی تا دروازه‌های لنینگراد و سی‌کیلومتری مسکو پیش رفتند، بسیاری از اعضای بلندپایه‌ی حزب و ژنرال‌های برجسته‌ی ارتش شوروی سراسیمه از استالین خواستند تا برای نجات حکومت و چه‌بسا نجات جانشان هرچه زودتر دستور تخلیه‌ی مسکو و انتقال

۱. در برخی منابع، از شخص دیگری نام برده شده است: یوزف چاپسکی، نویسنده و نقاش لهستانی. از معدود کسانی که در سال ۱۹۴۰ از قتل عام ۲۲۰۰۰۰ افسر و روشنفکر لهستانی به دست نیروهای امنیتی شوروی، موسوم به «کشتار جنگل کاتین»، جان به در برده بود.

مراکز اصلی حزبی و دولتی را به نواحی مرکزی روسیه صادر کند و کشور را از فاجعه‌ای قریب‌الوقوع نجات دهد. اما استالین با سرسختی زیر بار نرفت و، از قرار معلوم، گفت که اگر لازم شود، در کوچه‌ها و خیابان‌های مسکو تن‌به‌تن با فاشیست‌ها خواهند جنگید. به گفته‌ی این مهاجر اوکراینی، همین شجاعت استالین بود که نیروی مقاومت را در اعضای روحیه‌باخته‌ی حزب و سپاهیان مضمحل‌شده‌ی ارتش شوروی دمید و بسیاری از آنان، پشت‌گرم به ایستادگی «پیشوای کبیر» و البته به ضرب تازیانه‌ی انضباط آهنین حزب که بی‌رحمانه کوچک‌ترین تمرد و نافرمانی را سرکوب می‌کرد و هرگونه اعتراض و مخالفتی در صفوف خود را با داغ و درفش و اتهام خیانت و محاکمه‌ی نظامی و تیرباران پاسخ می‌داد، محاصره‌ی هولناک لنین‌گراد و نبرد استالین‌گراد را تاب آوردند و چنان جنگیدند که سرانجام روحیه‌ی سپاهیان آلمان درهم شکست و اکنون نوبت لشکریان شکست‌خورده‌ی آلمان بود که فوج فوج تسلیم نیروهای دشمن شوند.

اورول به فکر فرورفت. در این ایام، مزرعه‌ی حیوانات را به‌تازگی تمام کرده بود و داشت نسخه‌ی نهایی آن را برای چاپ آماده می‌کرد. چند روز بعد که به لندن برگشت، نسخه‌ی تایپ‌شده و کمابیش کامل متن را به دست گرفت و تغییری «کوچک» در آن وارد کرد. خوانندگان مزرعه‌ی حیوانات لابد به یاد دارند در اواخر داستان، جنگی میان حیوانات مزرعه و نیروهای «دشمن» به سرکردگی فردریک روی می‌دهد که عاقبت به ویرانی کامل آسیای بادی می‌انجامد و به همین دلیل به «نبرد آسیای بادی» معروف می‌شود. در نسخه‌ی اولیه، در توصیف مراحل جنگ آمده بود که ناپلئون همچون نبرد ابتدای داستان، موسوم به «نبرد گاودانی»، از همان لحظات اولیه‌ی جنگ ناگهان غیث زده و بی‌آن‌که صدمه‌ای ببیند بزدلانه به گوشه‌ای خزیده بود. اما اورول این بار روایت را چنان تغییر داد که ناپلئون در جریان «نبرد آسیای بادی» نسبتاً با شهامت می‌جنگد و نیروهایش را البته «از دور» با مهارت سازماندهی می‌کند و حتی «نوک دُمش» هم زخم برمی‌دارد. به این ترتیب، شخصیت ناپلئون در مزرعه‌ی حیوانات رنگ دیگری به خود گرفت، عمق و پیچیدگی بیشتری یافت و بیش از پیش از یک «تیپ» کلیشه‌ای فاصله گرفت.

ناپلئون نه تنها رهبری خودکامه و خونریز و سفاک بود، بلکه عملاً نشان داده بود در مواقع لزوم می‌تواند تا اندازه‌ای شجاع و باکفایت هم باشد.

فارغ از درستی یا نادرستی نظر یا روایت آن فعال اوکراینی، با این تغییر نه‌چندان ساده و پیش‌یافتاده، بار دیگر جنبه‌ی مهمی از شخصیت او را آشکار می‌شود. او از وقتی خود را شناخته بود، در مقام روشنفکر یا نویسنده، همواره در پی به‌چنگ آوردن «واقعیت» بود و آن را رک و راست و با صراحت تمام بر زبان می‌آورد، هر قدر هم که چنان روایتی از واقعیت برخلاف میل یا پسند یا اعتقادات خودش یا دیگران بوده باشد. از آن دست آدم‌ها بود که می‌توانند صاف در چشم واقعیت، هر قدر هم تلخ و ناخوشایند، چشم بدوزند و آن را با همه‌ی ناگواری‌اش بپذیرند. چکیده‌ی زندگی او را، به‌خصوص در سال‌های پختگی او، شاید بتوان در این عبارت خلاصه کرد: «کوششی مداوم برای رهایی از توهم». خودش جایی نوشته بود یکی از مهم‌ترین نشانه‌های هر جامعه‌ی آزاد و رشدیافته‌ای این است که بتوان واقعیت‌هایی را با مردم در میان گذاشت که معمولاً تمایلی به شنیدنش ندارند.

اما، در عین حال، او را تشنه‌ی آزادی و عدالت هم بود و در عمل ثابت کرده بود که در این راه حاضر است حتی به میدان جنگ برود و جانش را به خطر بیندازد. همچنان که در جریان جنگ داخلی اسپانیا، به‌رغم این‌که تازه از دواج کرده بود، در اولین فرصت با همسرش به بارسلون رفت و در صفوف مقدم جمهوری خواهان جنگید تا این‌که با گلوله‌ی سربازان فرانکو زخمی شد. آزادی و عدالت را در روی یک سکه می‌دید. در نگاه او، «عدالت» بدون «آزادی» نمی‌توانست مفهومی داشته باشد و «آزادی» بدون «عدالت» معنایی نمی‌یافت. روحیه‌ی عصیانگر به‌شدت سیاسی مبارزه‌جویش از همین عطش عمیق و اخلاقی‌اش سرچشمه می‌گرفت. آن‌جا که می‌دید از عدالت خبری نیست، با مشاهده‌ی نحوه‌ی زندگی معدنچیان و کارگران و تهیدستان شهری یا روستایی، از موضع یک چپ‌گرای فعال، کتاب آس و پاس در لندن و پاریس و مقاله‌هایی جان‌دار و تأثیرگذار در توصیف و نکوهش نظام اجتماعی حاکم بر جامعه‌ی روزگار خود می‌نوشت. در پیش‌گفتارش بر ترجمه‌ی اوکراینی مرزعه‌ی حیوانات به‌صراحت گفت: «دلیل اصلی گرویدن من

به سوسیالیسم خشم و انزجاری بود که با مشاهده‌ی محرومیت و شرایط ظالمانه‌ی زندگی قشر فقیر طبقه‌ی کارگر در خود احساس می‌کردم، نه صرفاً گرایشی تئوریک به یک جامعه‌ی برنامه‌ریزی‌شده. «همان‌جا نوشته بود که در جوانی پس از پیوستن به «نیروی پلیس امپراتوری بریتانیا در شبه‌قاره‌ی هند»، با مشاهده‌ی وضعیت مردم برمه و نقش خشونت‌بار استعماری بریتانیا در آن کشور، از «امپریالیسم» متنفر شده و سرانجام از آن کار کناره گرفته بود. کتاب روزهای برمه حاصل همین تجربیات است. جایی هم که می‌دید «آزادی» با سردادن شعار «عدالت» و حشیانه پایمال می‌شود، به یاد کاتالونیا و مزرعه‌ی حیوانات و ۱۹۸۴ را می‌نوشت. «تمامیت‌خواهی» (توتالیتاریسم) را دشمن اصلی جامعه‌ی انسانی می‌دانست و فاشیسم و استالینیسم را به یکسان نادرست می‌شمرد و محکوم می‌کرد. در اواخر زندگی کوتاه‌اش، در مقاله‌ی مشهور «چرا می‌نویسم» نوشت: «از سال ۱۹۳۶، در تمامی آثار جدی‌ام، هر سطری که نوشته‌ام، مستقیم یا غیرمستقیم، علیه توتالیتاریسم و در دفاع از سوسیالیسم دموکراسی بوده است، البته آن‌طور که من آن را می‌فهمم...» از همین رو، در جامعه‌ی به‌شدت متوهم و ایدئولوژی‌زده‌ی آن روزگار، هم از جانب چپ‌گرایان عمدتاً استالینیست زمانه‌ی خود سخت آماج حمله قرار گرفت، و هم در دوران «جنگ سرد» از جانب برخی محافل «راست»، به شکل تقلیل‌گرایانه‌ای به مثابه‌ی «انقلابی پشیمان» و قهرمان مبارزه با اندیشه‌های چپ، شماری از نوشته‌هایش به آثاری صرفاً مجادله‌آمیز و چپ‌ستیز تعبیر شد. درحالی‌که در تمام آن سال‌ها بارها تأکید کرده بود خود را سوسیالیستی می‌داند که از موضع یک نویسنده‌ی چپ‌گرای آزادیخواه از آموزه‌های استالینیسم انتقاد می‌کند و آن را، به گفته‌ی خود، «مایه‌ی تحریف عمیق و گسترده‌ی مفهوم اصیل سوسیالیسم» می‌شمارد.

در موقعیت غربی‌گری‌گرفته بود. مزرعه‌ی حیوانات را پنج ناشر مشهور بریتانیایی رد کردند، از جمله ناشر و دوست قدیم و فعال چپ‌گرایی که کتاب‌های اولیه‌ی او را چاپ کرده بود، اما به تدریج با قوت گرفتن موضع انتقادی سرسختانه‌ی او و رول نسبت به جنایت‌های استالینیستی از او فاصله گرفته بود. تی. اس. الیوت، شاعر و ادیب و منتقد برجسته و سرویراستار انتشارات فیبر اند فیبر، مزرعه‌ی

حیوانات را داستان درخشانی می‌دانست، اما با توجه به «اوضاع و احوال سیاسی کنونی» از پذیرش و انتشار آن خودداری کرد. در ایالات متحده هم وضع از این بهتر نبود و حدود پانزده ناشر امریکایی از چاپ و انتشار آن خودداری کردند. در جنگ داخلی اسپانیا، همچنان که می‌دانیم، یک تک‌تیرانداز فاشیست با شلیک گلوله‌ای به گلولی اورول خواسته بود او را بکشد و اینک در آستانه‌ی شکست فاشیسم، چند ماه پیش از پایان جنگ جهانی دوم، چنان روزگار تباه و مصیبت‌باری شکل گرفته بود که، به گفته‌ی ارنست همینگوی، اورول در هتل ریتس پاریس به دیدارش آمد تا از او تپانچه‌ای قرض بگیرد، چون می‌ترسید کمونیست‌ها قصد جانش را داشته باشند. مشهور است که در آن دوران همیشه در لندن چاقویی با خودش حمل می‌کرد، چون می‌ترسید دوستان نزدیک کمونیستش او را بکشند.

اهمیت اورول در آن است که تلاش کرد در روزگاری سخت تیره و غبارآلود دنیا را چنان که هست ببیند. اخلاق‌نگری پرشوری بود که با شهامت تا جایی که در توان داشت کوشید از توهمات و سنگ‌نظری‌های ایدئولوژیک دنیای اطراف خود فاصله بگیرد و درباره‌ی خطر واقعی حکومت‌های تمامیت‌خواه، که از نظر او تمامی دستاوردهای بنیادین تمدن انسانی را تهدید می‌کرد، به جهانیان هشدار بدهد. درست است که اورول رمان‌نویس چندان برجسته‌ای نبود و داستان‌هایش، در قیاس با آثار نویسندگان بزرگی همچون نویسنده‌ی محبوبش دیکنز، از قریحه‌ی ناب داستان‌گویی و قدرت شخصیت‌پردازی بهره‌ی چندانی نداشت، منتها نقطه‌ی قوت او نیروی اخلاقی آثارش و عمق و دامنه‌ی تأثیر شگفت‌آور آن است. موفقیتش در آن بود که از دل جهانی سرسام‌گرفته، کابوس هولناک ماندگاری خلق کرد که قربابت بسیاری با واقعیت زندگی آدمیان روزگار او و حتی نسل‌های بعد داشت. به مدد دنیای اسطوره‌ای آثارش اکنون به روشنی می‌توان از جهانی «اورولی» سخن گفت که گزاره‌ها و مفاهیم آن مانند «همه‌ی حیوانات با هم برابرند» و البته که «برخی برابرترند» و «برادر بزرگ مراقب توست» و «پلیس اندیشه» و «آزادی بردگی است» و «تله‌اسکرین» و «اتاق ۱۰۱» و «دوگانه‌اندیشی» برای جهانیان کم و بیش آشناست. لوئیس بونوئل جایی در کتاب خاطرات درخشانش، با آخرین



نفس‌هایم، نوشت که آرزو دارد پس از مرگ هر چند سال یک بار از گور برخیزد و به اولین دکه‌ی روزنامه‌فروشی برود و چند روزنامه و مجله بخرد و بر نیمکتی در پارک بنشیند و آن‌ها را بخواند تا ببیند دنیا چه خبر است و همین‌که کنجکاوی‌اش فرو نشست، بار دیگر در آرامگاهش به خواب ابدی فرورود. بر همین قیاس، شاید بتوان اورول را نیز مجسم کرد که با آن چهره‌ی نحیف و قامت کشیده سر از گور برمی‌دارد و در جهان البته اورولی خویش نسخه‌ی مجازی روزنامه‌ها و مجله‌ها را طبعاً در تبلت یا لپ‌تاپ خود می‌خواند و رفته‌رفته همین‌طور که خبرها را مرور می‌کند به تلخی لبخندی بر گوشه‌ی لب‌هایش می‌نشیند و سری به افسوس‌تکان می‌دهد و ناگهان زیر لب دشنام‌گویان از جا برمی‌خیزد و به آرامگاه خود باز می‌گردد. منتها آنچه شاید هرگز نمی‌توان دانست این است که آیا اورول هم مانند بونوئل همچنان کنجکاوی مشتاق می‌ماند که هر از گاهی سر از خواب ابدی خویش بردارد تا ببیند دنیا دست کیمت و کار جهان به کجا کشیده است، یا خیر.

ترجمه‌ی حاضر چندین و چند سال پیش صورت گرفته است، اما انتشارش به دلایل مختلفی به تعویق افتاد. اکنون که سرانجام به آستانه‌ی انتشار رسیده است لازم می‌دانم از همه‌ی دوستان عزیزی که برای آماده‌سازی آن زحمت کشیده‌اند صمیمانه تشکر کنم: از محمد واشویی که با لطف و شکیبایی بسیار نقش بسزایی در فراهم‌ساختن زمینه‌های شکل‌گیری این ترجمه داشت؛ از علیرضا اسماعیل‌پور که قطعات منظوم این متن را با هنرمندی تمام به زبانی شیرین و موزون و مقفّی به فارسی برگرداند؛ و از حسین سجادی که برگردان موزون یکی دیگر از قطعات منظوم این ترجمه حاصل هنر ایشان است و در تمام مراحل آماده‌سازی متن از ذوق سلیم و تجربه‌ی ایشان بهره‌ی بسیار برده‌ام.